

معمای هویت: سیاست خارجی هژمونیک گرایانه امریکا در قبال جهان اسلام

عبدالرضا بای^۱، مطهره سرخابی عبدالملکی^۲

^۱ گروه علوم سیاسی؛ ایران، دانشگاه آزاد اسلامی واحد آزادشهر.

^۲ دانش آموخته کارشناسی ارشد علوم سیاسی در واحد آزادشهر.

نام نویسنده مسئول:

عبدالرضا بای

چکیده

یکی از واژگان کلیدی و مفاهیم بنیادین در عرصه فرهنگ مقوله هویت می باشد. ساخت هویتی هر کشور یا تمدن وجه تمایز آن تمدن یا کشور از دیگران می باشد، بنابراین ساختار هویتی متغیری تمیز دهنده بین فرهنگ و تمدن ها می باشد و مبنای رفتار سیاست خارجی کشورها محسوب می شود. از منظر نظریه سازه انگاری شاه کلید تعامل یا تقابل نوع هویت می باشد، در واقع شکله هویتی کشورها یا جوامع مبنای رفتاری آنها محسوب می شود و این متغیر دوست و دشمن را برای دولتها در نظام بین الملل تعیین می کند.

در دوران جنگ سرد جدال هویتی بین مارکسیسم و لیبرالیسم وجود داشت که مرزبندی های بین این دو ایدئولوژی معین می ساخت، در واقع ایدئولوژی عامل هویت محسوب می شد اما پس از فروپاشی نظام دو قطبی در دوران گذار را تشدید جهانی شدن بحران معنا بر بسیاری از مفاهیم غالب شد و شرایطی نوین بر جامعه جهانی حاکم شد. هرچند که در این مقطع شاهد طرح ایده ها و نظریه هایی همچون پایان تاریخ و آخرین انسان فوکویاما و نظریه برخورد تمدنها و یا جنگ عادلانه مایکل واتلرز مطرح شد اما امریکا هنوز فاقد استراتژی مشخص در روابط بین الملل بود.

مقوله هویت شناور شد عوامل هویت ساز متفاوت شده امریکا در قالب دکترین "نظم نوین جهانی" بوش پدر بدنبال طراحی نظم آمریکایی در جهان بود. اما در دوران گذار یعنی از سال ۱۹۹۱ تا ۲۰۰۱ شاهد انفعال و بحران هویت در درون امریکا و سیاست خارجی این کشور بودیم که با حادثه یازدهم سپتامبر امریکا از این بحران خارج شد و قطب نمای نوین یعنی "جنگ علیه تروریسم" در دستور کار نخبگان آمریکایی قرار گرفت و امریکا دشمن جدیدی برای خود تعریف کرد که آن جهان اسلام بود. حتی بوش پسر در روزهای اولیه حادثه یازدهم سپتامبر اصطلاح جنگهای صلیبی را بکار برد که این حکایت از شکل گیری تقابل و تهاجم غرب علیه جهان اسلام بود و یاد آور ادعای ساموئل هانتینگتون بود که ادعا کرد مرزهای اسلام خونین است. در شرایط کنونی بازگشت جمهوری خواهان و نومحافظه کاران به قدرت سیاسی فضای نوینی از تضاد و تنازع امریکا و جهان اسلام را شاهد هستیم خروج از برجام در راستای به انفعال کشیدن اسلام سیاسی در شرایط کنونی است در بستر جهانی شدن رویکرد تهاجمی و دستوری امریکا در روابط بین الملل تشدید شده است عدم توجه به رژیم های بین المللی و معاهدات جهانی حکایت از رفتارگرایی تهاجمی امریکا در نظام بین الملل دارد

واژگان کلیدی: هویت، لیبرالیسم، اسلامگرایی، سیاست خارجی امریکا.

مقدمه

۱- جایگاه هویت در تقابل و تعارض

به لحاظ لغوی واژه هویت از واژه "Identitas" مشتق شده و به دو معنای ظاهراً متناقض به کار می رود ۱- همسانی و یکنواختی مطلق ۲- تمایز که در برگیرنده ثبات یا تداوم در طول زمان از دیدگاه هربرت مید، هرفرد هویت یا خویشتن خود را از طریق سازماندهی نگرش های فردی دیگران در قالب نگرش های سازمان یافته اجتماعی یا گروهی شکل می دهد به بیان دیگر تصویری که فرد از خود می سازد و احساسی که نسبت به خود پیدا میکند بازتاب نگرشی است که دیگران نسبت به او دارند. (گل محمدی، ۱۳۸۳: ۲۲۲) مانوئل کاتسل هویت را همچون فرایند ساخته شدن معنا بر پایه یک ویژگی فرهنگی که بر دیگر منابع معنا برتری دارند تعریف می کند به نظر او همان گونه که نقش ها کارویژه هارا سازمان می دهند هویت ها هم معنا را سازمان می دهند. (همان: ۲۲۵)

هر جامعه دارای ساخت هویتی خاص به خود است که بر خاسته از نظام فرهنگی، سیاسی و اجتماعی آن جامعه است و چون فرایند هویت سازی هر جامعه متفاوت است بنابراین تمایز و تقابل را بین هویت ها و فرهنگ ها را مشاهده می کنیم. حتی هویت برخی در نفی دیگران تعریف تبیین می شود.

بعد نرم افزاری ریشه تقابل و تعارض در نظام بین الملل مبتنی نوعی تمایز و تقسیم بندی فرهنگی و هویتی است، تقسیم بندی که به نوعی بیانگر جدایی بین ما و دیگران است که "هویت ها" را از "هویت دیگران" جدا می کند و این مقوله را از یکدیگر جدا می کند، بنابراین مفاهیم تقابلی و مزدوجی همچون دوست در مقابل دشمن، خیر در برابر شر، خودی در برابر غیر خودی و متمدن در برابر، بربریت برخاسته از بنیادها و مبانی متضاد می باشد و مبانی متضاد و مبانی متضاد منجر به مبادی متفاوت می شود و از آنجا که مبانی تئوریک (نظری) متفاوت است در پراتیک (عملی) نیز شاهد تفاوت هستیم.

علی مزروعی در این زمینه می نویسد:

رویارویی میان، ما و دیگران ماندگارترین موضوع در نظم جهانی است این دوگانگی می تواند اشکال گوناگونی داشته باشد، خودی در مقابل خارجی ها، دوستان در مقابل دشمنان، شرق در مقابل غرب، شمال در برابر جنوب و کشورهای توسعه یافته در مقابل کشورهای در حال توسعه مانند آن این دوگانگی ها در چهره نظم جهانی یک قانون آهنگین روئیت است که مفهوم بندی شده اصطلاح ما و دیگران است. (سلیمی، ۱۳۷۹: ۸۹) به نظر او تقسیم بندی ما و دیگران ریشه فرهنگی دارد که برخاسته از ادیان توحیدی است. وی حتی بر آن است که در افریقا که به چند خدایی معتقد بودند فرهنگ مدارا بیشتر بود و بعد از ورود اسلام و مسیحیت به افریقا جنگهای مذهبی افزایش یافت و عاملی برای جنگ در این قاره شد. درباره تقابل میان مردم متمدن و بربر می توان دیدگاههای یونانیان در باستان اشاره کرد که خود را از قوم "هلن" می دانستند و نوعی خود برتر بینی را نسبت به دیگران داشتند و اقوام دیگر را بربر می پنداشتند.

جان استوارت میل از تقابل میان مردم متمدن و بربرها سخن می گفت، اما این سخن به طور کامل از فرهنگ دوئیت پدید آمده در مسیحیت منتج شده است. مارکس و انگلس نیز چون محصول و فرزند همان فرهنگ هستند نیز ابتدا تفاوت میان متمدن ها و بربرها را می پذیرند مزروعی حتی تمایز و تقابل ایدئولوژیک و تکنولوژیک را نیز ریشه در فرهنگ قلمداد می کند. (همان: ۹۰) حمید عنایت نیز حاکمیت ملی و حفظ هویت فرهنگی و ملی را یکی از عوامل تقابل و تضاد میان فرهنگها می داند و معتقد است با افزایش ارتباطات فرهنگی جوامع و دولتها تلاش می کنند تا اصالت و هویت فرهنگی خود را حفظ کنند. (عنایت، ۱۳۷۳: ۳۸)

۲- شکاف هویتی بین غرب و جهان اسلام: مقدمه ای برای منازعه

درباره رفتار تهاجمی غرب نسبت به جهان اسلام باید به مباحث ادوارد سعید اشاره کرد وی در قالب شرق شناسی به رویکرد غربی ها اشاره دارد که چگونه شرق را تعریف نموده اند. شرق در تعریف هویت فرهنگی غرب به عنوان غیر غرب نقش تعیین کننده ای داشته است از این نظر شرق شناسی شیوه اندیشه ای است مبتنی بر تمایزی هستی شناسانه و معرفت شناسانه میان شرق و غرب. شرق شناسی در غرب گفتمانی درباره شرق است که احکامی در مورد آن صادر می کند برخی دیدگاهها نسبت بدان را مجاز و برخی دیگر را ممنوع می دارد و بدین سان شرق را تشکیل می دهد پس شرق شناسی ابزار سلطه ای برای ساختن تصورات درباره شرق است به سخن دیگر رابطه میان فرهنگ غرب و فرهنگ شرق رابطه ای گفتمانی یعنی رابطه قدرت و سلطه است. (بشیریه، ۱۳۷۹: ۱۳۴)

شرق شناسی همان گفتمان استعمار و امپریالیسم است، شرق بوسیله غرب اختراع شد نه اکتشاف، تولید شرق به عنوان یک تصور به واسطه دانشها و معارفی که پشتوانه و موجد آن بودند لازمه و ابزار اقتدار استعماری بوده است. (همان: ۱۳۶)

شرق شناسی مجموعه ای از هنجارها و اصول است که غربی ها به عنوان قطب نمای خود آن را تعریف کرده اند تا مبنای رفتار خود را تعیین کنند و می توان شرق شناسی را موتور محرکه رفتار غربی ها نسبت به شرقی ها قلمداد کرد.

ایدئولوژی جهانی نگرى با جهان شمول معرفى کردن ارزشهای غربى مى کوشد که زمینه فرهنگى لازم را برای تحول تاریخی و گسترش ادواری نظام را فراهم کند لذا کشورها و فرهنگها که ارزشهای غربى را نمى پذیرند به شدت محکوم مى شوند مثلاً والرشتاین مى نویسد: براین اساس قابل توجه است که ملت ایران را فرودست بدانیم نه تنها بدین سبب که از اعمال تروریستی در صحنه بین المللی استفاده مى کنند بلکه به علت آن که بر سر زنان خود چادر سر مى کنند. (سلیمی؛ پیشین: ۱۴۶)

یکی از نظریه پردازانی که در قالب نظریه پایان تاریخ خود اسلام را به عنوان یک نیروی چالشگر در برابر لیبرالیسم مى داند فوکویاما است. وی بر آن بود که همه جوامع باید به سوی لیبرالیسم حرکت کنند و ایدئولوژی نهایی لیبرالیسم است.

فوکویاما عقیده داشت اسلام یک ایدئولوژی نظام مند وشفاف است که دارای اصول اخلاقی و جهان بینی معین در مورد عدالت سیاسى - اجتماعى است به طور بالقوه جاذبه وکشش اسلام جهانی است چرا که از نظر این دین تمامی انسانها برابند، در واقع اسلام در بخش اعظم دنیای خود دموکراسى لیبرال را مغلوب کرده، تهدیدی جدی علیه نظامهای لیبرال حتى در کشورهایی که اسلام در راس حاکمیت سیاسى آن نیست، به حساب مى آید، البته وی مى گوید دنیای اسلام در برابر نظریه های لیبرال آسیب پذیر باشد. (على خانی، ۱۳۷۹: ۱۲) وی مى گوید جهان سوم در تحول ایدئولوژیکی جهان نقشی ندارد. (سلیمی، پیشین: ۱۳۰)

اما درباره تقابل اسلام و غرب جنجالی ترین نظریه متعلق به ساموئل هانتینگتون است که نظریه برخورد تمدنها را مطرح کرد وی بر اساس تقسیم بندی هویتی و فرهنگى تمدنهای هشت گانه را معرفى مى کند و جدال آینده را بین تمدن غرب از یک سو و تمدن اسلام - کنفوسیوس از سوی دیگر مى داند.

از نظر هانتینگتون در سالهای اخیر دو دیدگاه اصلی درباره جهان شمول شدن فرهنگ غرب وجود دارد او دیدگاه نخست را نظریه تمدن کواکولا مى نامد به عقیده هوا داران این نظریه فرهنگ مردم مغرب زمین و به ویژه فرهنگ مردم امریکا در حال اشاعه و گسترش در تمامی نقاط دنیا است.

دیدگاه دوم که به نظر هانتینگتون عمیق تر از نظر اول است بر مفهوم مدرنیسم بنا شده است. بر این مبنا تمامی فرهنگها و تمدنهای جهان به سوی مدرنیسم در حال حرکتند و این به خودی خود آنها را و مى دارد که خود را با فرهنگ غرب که خاستگاه مدرنیسم است هماهنگ سازد. (همان، ۱۱۴-۱۱۳)

برى بوزان معتقد است که امروزه مفهوم امنیت ملی با دولتهای مدرن گره خورده است واما اینکه چه ارتباطی میان دولتهای مدرن و پست مدرن به ویژه امریکا بعنوان تنها ابر قدرت و همزمن وجود دارد باید با آنچه که من «امپریالیسم لیبرال» مى نامم ارتباط برقرار کرد. کشورهای پست مدرن به درگیریهای فی مابین دولتهای مدرن توجه چندانی نشان نمى دهند، امپریالیسم لیبرال نسبت به چالشهای ایدئولوژیک در خاورمیانه به سرعت واکنش نشان مى دهد و کشورهای ایران و کره شمالی با این مساله مواجه است لیبرالها معتقدند حق از آن آنهاست و آینده از آن لیبرالیسم مى باشد و بی دلیل نیست که لیبرالیسم را دکتترین امپریالیسم نامیده اند. لیبرالیسم در برابر ایدئولوژی های مخالفی که با ارزشهای لیبرالیستی مخالفت کند واکنش سخت نشان مى دهد. بویژه با آن ایدئولوژی هایی که با ارزشهای اقتصادى، دموکراسى حقوق بشر و دیگر ارزشهای غربى تفاوت دارند، مخالفت مى نماید بنابر این در برابر چالشهای ایدئولوژیک واکنش سختی ارائه میدهند. مرزهای دولتهای پست مدرن منعطف است نه کاملاً باز و نه کاملاً بسته، در رابطه میان دولتهای مدرن و پست مدرن احساس تهدید مى کنند و یکی از دغدغه های مدرنیستها در زمان برقراری ارتباط با پست مدرنیستها مسائل فرهنگى است و آنها احساس مى کنند با گسترش ارتباط فرهنگ خود را از دست میدهند. (بوزان؛ ۱۳۷۹: ۱۶-۲۰)

برژنیسکی در تئوری قوس یا هلال بحران بر این است که منطقه ای که از مرزهای چین تا شرق اروپا کشیده شده است یکی از کانونهای بحران محسوب مى شود که وی از آن با عنوان هلال ناموزون مسلمین یاد میکند و این منظومه فاقد ثبات سیاسى است و به انسجام سیاسى و فرهنگى نرسیده است و قسمت عمده جمعیت آن مسلمان مى باشد.

وی همچنین در کتاب خارج از کنترل، اغتشاشات جهانی طلیعه قرن بیست و یکم مى نویسد: ممکن است امریکا با خطر رویا رویی فرهنگى و فلسفى با جهان اسلام روبرو شود جهانی که غرب به طور قابل توجه ای از گرایشهای عقیدتی و بنیاد گرایانه آن در هراس است و در عین حال به شدت در پی تحقق آن برآمده است ویلهم دیتل نیز در کتاب جهاد در راه خدا تصریح دارد که دنیای اسلام هفتاد و هشتاد سال گذشته همچون غول در خواب رفته بود امروز دوباره بیدار شده است. (بى نا، ۲۲: ۱۳۸۵)

رییس جمهور امریکا بوش جنگ صلیبی را در روزهای اول حادثه یازده سپتامبر به زبان آورد در حقیقت با فروپاشی شوروى بلوک غرب خطر اسلام را جایگزین خطر کمونیسم نمود جان گالوین فرمانده نیروهای ناتو به هنگام ترک بروکسل در سال ۱۳۷۱ ش اعلام کرد:

ما جنگ سرد را از روسیه کمونیست بردیم حال مى توانیم پس از یک کجروی هفتاد ساله نبرد واقعی خود که قدمت ۱۴۰۰ ساله دارد و همانا رویارویی با اسلام است بازگردیم. (همان: ۲۳)

فرهنگ اشکال خاص متعددی دارد از جمله هنجارها، قواعد، نمادها، ایدئولوژیها، سازمانها نظامهای تهدید و غیره، از این زاویه فرهنگ بخش یا سپهری از جامعه تلقی نشود که تمایز از اقتصاد یا جامعه سیاسی است بلکه می توان گفت هر جا بتوان شناختی مشترک یافت فرهنگ وجود دارد. بنابراین اگر اقتصاد و جامعه سیاسی سپهریها نهادی مجزایی را در جامعه تشکیل می دهند به این دلیل است که فرهنگ به آن ها به این شکل قوام داده است. (ونت؛ ۱۳۸۴: ۲۰۷)

شناخت مشترک چیزی جز باورهای موجود در اذهان، چیزی جز مدل های ذهنی مشترک نیست. این به معنای آن است که با هر تغییر در باور، یا هر دگرگونی در اعضا به صورت های فرهنگی که شناخت مشترک به آن ها قوام می بخشد، واقعاً تفاوت پیدا می کنند. (همان؛ ۲۳۵)

صورت های خاص فرهنگی مانند هنجارها، قواعد، نمادها، عرفها، ایدئولوژیها، آداب و رسوم و قوانین جملگی مرکب از شناخت مشترک هستند به این ترتیب با وجودی که اکثر نولیبرال ها در روابط بین الملل از مفهوم شناخت مشترک به این شکل استفاده نمی کنند. اما پیش فرض تحلیل های آن ها از رژیم ها این مفهوم است؛ به عبارت دیگر سهم متمایز نولیبرالیسم در یک استدلال معنا گرایانه نهفته است. (همان؛ ۲۳۴)

مناظره میان فردگرایان و سازه انگاران در روابط بین الملل در زمینه فرهنگ بازتابی است جدالی وسیع تر در درون نظریه اجتماعی میان رهیافت های کل گرایانه و فرد گرایانه به این مسأله که کارگزاران چگونه با ساختارهای (معنایی یا مادی) که در بشر آن ها قرار دارند ارتباط دارند (همان؛ ۲۰۸)

یکی از مختصات عمده سازه انگاری عنایت به ساختارهای فرهنگی و هنجاری در کنار عناصر مادی است، به گونه ای که حتی در این وضعیت انگاره ها هستند که به عناصر مادی قدرت مانند تسلیحات، سرزمین و جمعیت معنا بخشیده و هنجارها در شکل منافع دارای نقش عمده ای هستند. (قوام؛ ۱۳۸۴: ۲۹۹)

سازه انگاران در روابط بین الملل تنها اخیراً از اصطلاح فرهنگ استفاده می کنند، اما از همان آغاز توجه به شناخت مشترک به شکل گفتمان، هنجارها و ایدئولوژیها در قطب آثار آن ها قرار داشته است. (ونت؛ ۱۳۸۴: ۲۰۸)

سازه انگاران بر ابعاد مادی و غیر مادی حیات اجتماعی تاکید دارند. معتقدند میان فرهنگ و سیاستهای داخلی با هویت و رفتار دولت در سیاست های جهانی ارتباط تنگاتنگی وجود دارد.

این رویکرد سعی دارد تاثیر فرهنگ و سیاست و عملکرد های اجتماعی در عرصه روابط بین الملل را تشریح نماید. در مجموع فرهنگ چیزی بیش از مجموعه ای انگاره های مشترکی است که افراد در اذهان خود دارند و پدیده ای است که به شکلی "اشتراکی حفظ" می شود و در نتیجه ذاتاً پدیده ای عمومی است. (همان؛ ۲۳۹)

مسئله مهم، هویت کنشگران است، که در کانون رهیافت سازه انگاری است. هویت عبارت است از فهمها و انتظارات در مورد خود که خاص نقش است. هویتها به طور همزمان به گزینشهای عقلانی قوام می دهند و این الگوهای هنجاری سیاست بین الملل اند که به آنها شکل می دهند.

هویتها را نمی توان به شکل ماهوی، یعنی جدا از بستر اجتماعی آنها تعریف کرد. آنها ذاتاً اموری رابطه ای اند و باید به عنوان مجموعه ای از معانی تلقی شوند که یک کنشگر با در نظر گرفتن چشم انداز دیگران، هویتهای اجتماعی و برداشتهای خاصی از خود را در رابطه با سایر کنشگران نشان دهد. از این طریق منافع خاصی تولید می شود که بر تصمیمات سیاست گذاری شکل می دهد.

اینکه (خود) خود را دوست، رقیب یا دشمن را (دیگری) بداند، تفاوت زیادی در تعامل میان آنها ایجاد خواهد کرد. به عبارتی براساس این تحلیل هر نوع هویت دولت در سیاست جهانی تا اندازه های محصول عملکردهای اجتماعی است که باعث تشکیل هویت در داخل می شود. و همین هویت در داخل برای منافع و رفتارهای دولت در خارج امکانات یا حتی محدودیتهای را فراهم می آورد.

برای سازه انگاران سازه های تمدنی، عوامل فرهنگی، هویتهای دولتی و غیره همراه با اینکه چگونه به منافع دولتها و الگوها، شکل می دهند مهم است. اینها نوعی جهان بینی ایجاد می کند و بر الگوهای تعامل بین المللی اثر می گذارند. نهادهای بین المللی، رژیم های بین المللی، همچون رژیمهای تسلیحاتی و حقوق بشر، هنجارهای بین المللی و... کنشگران را به سمت باز تعریف منافع و حتی هویتشان سوق می دهند.

دولتها و سیاست گذاران هستند که به عوامل مادی و فیزیکی نظیر سرزمین، تسلیحات و غیره معنا می بخشند. به این ترتیب، از نگاه سازه انگاران، واقعیت بین المللی یعنی ساختارهای بنیادین بین المللی، فهم دولتها از خود، و رفتار عمومی دولتها و شناخت از هنجارهای بین الاذهانی تشکیل می دهند. (مشیرزاده، ۱۳۸۶: ۳۳۱-۳۳۳)

۳- رفتار شناسی هژمونیک گرایانه آمریکا در بستر جهانی شدن

واکنش های سیاسی و نظامی آمریکا راپس از واقعه یازدهم سپتامبر به نحوی در تقابل با آثار امنیتی، نظامی، استراتژیک و سیاسی جهانی شدن در چهارچوب دو عامل اصلی به شرح زیر تحت بررسی قرار داد:

۱- محرومیت از وجود دشمن:

در روند سریع جهانی شدن به دنبال فروپاشی نظام دوقطبی به واسطه از صفحه خارج شدن شوروی و بلوک شرق عملاً ایالات متحده آمریکا دگر خود را از دست داد. جهانی شدن به شدت مرزهای فرهنگی، ایدئولوژیکی، فیزیکی، ژئوپلیتیکی تصنعی دوران دو قطبی را به هم ریخت و در نتیجه دولت های غربی (به ویژه ایالات متحده آمریکا) باتوجه به قبول حجم عظیم تعهدات قادر به تنظیم استراتژی مشخص در سیاست خارجی خود نبودند، جهانی شدن سبب گردید تا آمریکا نتواند به سادگی عوامل امنیت را و امنیت زدا را از یکدیگر تفکیک نموده و بدون وجود دشمنی مانند کمونیسم به تجهیز افکار عمومی از طریق تقویت ناسیونالیسم مبادرت ورزد. (همان: ۱۰۰۲-۱۰۰۱)

واقعه یازدهم سپتامبر وضعیتی را ایجاد کرد تا طی آن ایالات متحده آمریکا بتواند پس از یک دهه وقفه مجدداً دوست و دشمن را برای خود تعریف کرده و به اصطلاح استراتژی سیاست خارجی خویش را هدفمند سازد. باید اذعان داشت که دولت های غربی (به ویژه آمریکا) واکنشی را که در برابر حادثه یازدهم سپتامبر از خود نشان دادند اقدامی بود بر علیه فضای بی معنایی که از لحاظ استراتژیک در سایه جهانی شدن به وجود آمده بود. بر این اساس مبارزه با تروریسم برای دولت هایی چون ایالات متحده آمریکا یک فرصت طلایی جهت صورت بندی استراتژی ها و به طور کلی سیاست خارجی آن دولت به شمار می رود. در فردای پایان جنگ سرد خود ایالات متحده آمریکا ناخواسته در مسیر غیر قابل کنترل روند جهانی شدن قرار گرفته بود اینک با استراتژی مبارزه با تروریسم از بحران معنا خارج گردیده و بدین طریق در تلاش است تا این روند غیر قابل کنترل که بدون نقشه و قطب نما به حرکت خود ادامه می دهد را مهار نماید. اغلب گفته می شود که همه چیز در بعد از یازدهم سپتامبر متحول شده است و این پایان دوره پس از جنگ سرد می باشد در این مقطع جهت گیری های اساسی نوین را در سیاست خارجی آمریکا شاهد هستیم (jervis.2002,203)

۲- بحران دولت - ملت:

دومین عامل مؤثر که می تواند در ارتباط با عامل اول نیز مورد بررسی قرار گیرد وجود بحران معنا در عصر جهانی شدن در رابطه میان مردم و دولت می باشد زیرا این فرآیند (جهانی شدن) سبب گردید تا بسیاری از جوامع غربی به ویژه ایالات متحده آمریکا به صورت روز افزونی دچار بحران معنا در داخل شوند، زیرا در دوران جنگ سرد وجود دشمن کمونیسم و شوروی خود می توانست در دوران صلح و جنگ قابلیت تجهیز دولت را افزایش داده و مردم را برای مشارکت سیاسی ترغیب کند، مسلماً پس از فروپاشی شوروی واز بین رفتن بلوک کمونیسم دولت با کاهش توانایی های سمبلیک استخراجی، تنظیمی، توزیعی و تلفیقی مواجه گردید به گونه ای که عملاً روز به روز بر تعداد مخالفان و بی تفاوت ها افزوده شده و مردم رغبت چندانی به شرکت در انتخابات از خود نشان نمی دادند. (قوام، پیشین: ۱۰۰۲)

واقعه یازدهم سپتامبر و به دنبال آن واکنش در برابر تروریسم سبب گردید تا انسجام و یکپارچگی بی سابقه ای در میان مردم و اعضای کنگره و دولت در سایه تقویت ناسیونالیسم به وجود آید تا آن جایی که ضمن تصویب بودجه لازم برای مبارزه با تروریسم و طرح لایحه ۳۶۰ میلیارد دلاری دفاعی عملاً سبب گردید تا جورج بوش پس از فرانکلین روز ولت به صورت قوی ترین رئیس جمهوری آمریکا ظاهر شود این در حالی است که دولت سعی دارد تا از طریق تصویب قوانینی به منظور حفظ امنیت، آزادی های فردی را محدود سازد. (همان: ۱۰۰۲)

۳- تفوق گرایی آمریکا در جهان اسلام:

امریکا به عنوان رهبر و قدرت برتر در نظام بین الملل در تلاش است تا سلطه خود را در منطقه خاورمیانه عملی سازد در ادامه به اهمیت خاورمیانه و اهداف آمریکا از حمله به عراق و افغانستان مورد بحث قرار می گیرد.

ساموئل هانتینگتون معتقد بود که در دوره پس از جنگ سرد، تنها یک ابرقدرت وجود دارد، آمریکا به عنوان تنها ابرقدرت دارای منافع جهانی است و در جهت گسترش آن در همه مناطق جهان سخت تلاش می کند، این امر سبب درگیری با آن دسته از قدرتهای بزرگ منطقه ای می شود که ایالات متحده را یک میهمان ناخوانده می دانند و معتقدند خود باید نقش عمده ای در تحولات مناطقیشان بازی کنند. (هانتینگتون، ۱۳۸۲: ۴)

نواقح گرایانی چون والتز معتقد بودند که جهان پس از جنگ سرد تک قطبی است که در آن تنها یک قدرت بزرگ وجود دارد و این قدرت آمریکا می باشد که به لحاظ قدرت نظامی و سخت افزاری از دیگر قدرت های نظام بین الملل فاصله زیادی دارد. البته والتز از جمله نواقح گرایانی است که معتقد است هژمونی آمریکا در آینده دچار چالش می باشد و این کشور نمی تواند رهبری جهان را بر عهده داشته باشد. امروزه چه به لحاظ داخلی و چه بین المللی شاهد چالش های جدی فرا روی آمریکا هستیم.

امریکا دارای یک مجموعه قابلیت های بسیار کامل تر از هر کشور دیگر در اروپاست، تفوق قدرت نظامی - اقتصادی امریکا پس از ۱۹۹۱ در تاریخ مدرن بی سابقه بوده است این کشور فقط با تخصیص ۳ تا ۴ درصد اقتصاد خود به نیروی نظامی، ۵۵ درصد کل مخارج نظامی و ۸۰ درصد مخارج پژوهش و توسعه انجام شده میان هفت کشور قدرتمندتر جهان را صرف می نماید. در ضمن ۴۳ درصد از تولید اقتصادی، ۴۰ درصد از تولید تکنولوژی و ۵۰ درصد کل مخارج پژوهش و توسعه در جهان را به خود اختصاص می دهد. هیچ کشوری در تاریخ چنین کاری انجام نداده است. (آیکنبری؛ ۱۵۷:۱۳۸۳)

ساختار نظام بین الملل پس از فروپاشی شوروی ساختاری تک قطبی با محوریت امریکا است. قدرت نسبی امریکا از اواخر ۹۰ بالاتر از دیگران قرار دارد و به عنوان تنها قطب مطرح است. از تحولات ساختاری پس از فروپاشی شوروی سیستم هژمونیک پدید آمده است اما در دهه ۱۹۹۰ سیستم هژمونیک به رهبری امریکا نیز خود را در الگوهای گوناگون نمایان ساخته است. در دوره پس از فروپاشی شاهد شکل گیری سیستم هژمونیک ارشادی هستیم که در کنار خصلت هژمونیک ویژگی ارشادی و دموکراتیک نیز دارد. (قاسمی؛ ۴۶:۱۳۸۸)

بر اساس آموزه های میر شایمر هر قدرت بزرگی که بخواهد این فرایند را سپری نماید تا به مرحله هژمون جهانی یعنی نیل به امنیت مطلق برسد در وهله اول باید به همراه انگیزه ها و گرایش های تجدید نظر طلبانه در استراتژی های کلان جهانی خود، توزیع قدرت جهانی را به نفع خود متحول سازد که اولین مرحله در نیل به امنیت مطلق خواهد بود، بنابراین بین مراحل مقاصد تجدید نظر طلبانه، گرایش های تهاجمی، تغییر توزیع قدرت جهانی، حرکت به سمت هژمون جهانی و نیل به اهداف مطلق رابطه مسلسل وار و پیوسته وجود خواهد داشت، از نظر میرشایمر شرایط ایده آل برای هر قدرت بزرگ فقط تبدیل شدن به هژمون جهانی است. (mershiemer, 2002,2)

مسئله مهم برای قدرت امریکا در قرن بیست و یکم این است که این کشور تلاش می کند تا هر چه بیشتر در جهان خارج دولتهای قدرتمند را کنترل کند، اگرچه امریکا دارای ابزارهای سنتی قدرت سخت افزاری است، این ابزارها کافی نیست برای به دست گرفتن تحولات جهان سیاست که به واسطه جهانی شدن و دموکراتیک سازی تکنولوژیک به وجود آمده است. (nye, 2003:72)

در واقع اعمال هژمونی امریکا به طور تاریخی خود تقابل موازنه بخشی از ائتلاف قدرتهای کوچک تر را به وجود آورده است، همانگونه که طبیعت از خلاء تنفر دارد تاریخ نیز از هژمونی بیزار است. اما قدرتهای بزرگی چون روسیه، فرانسه، آلمان، چین و ژاپن در فردای ۱۱ سپتامبر در پس قدرت ایالات متحده امریکا قرار گرفتند و نه تنها با آن به مقابله برخاستند بلکه آن را یاری نمودند (Krauthammer, 2003:7)

خاورمیانه به عنوان یکی از مهمترین مناطق ژئوپلیتیکی و ژئواکونومیکی در نظام دگرگون شونده جهانی می باشد. این منطقه به دلیل برخورداری از عمق استراتژیک همواره مورد توجه قدرتهای هژمون بوده است. لوهازن از خاورمیانه به عنوان مرکز و از خلیج فارس به عنوان مرکز - مرکز یاد می کند. در مدل های ژئوپلیتیکی سنتی نیز همچون هارتلند (قلب زمین) و ریملید (حاشیه زمین) خاورمیانه مورد توجه است برژنسکی از این منطقه با عنوان منظومه هلال ناموزن مسلمین یاد می کند و همچنین اصطلاح «قوس بحران» را بکار می برد. «جفری کمپ» سخن از بیضی استراتژیک نفت و گاز را مطرح می کند که از دریای خزر آغاز و تا خلیج فارس ادامه پیدا می کند و در حدود ۴۰٪ ذخایر گاز جهان و ۷۰٪ ذخایر نفت جهان را در خود جای داده است.

با توجه به مباحث فوق اهمیت خاورمیانه برای امریکا مشهود و مشخص است، از این روی خاورمیانه در قرن بیست و یکم به عنوان قبله عالم در استراتژی غرب تبدیل شده است و امریکا توجه ویژه به این منطقه را در دستور کار خود قرار داده است. حمله نظامی امریکا به عراق و تمسک به اصل دمیون در خاورمیانه حکایت از ایجاد تحول در نقشه سیاسی خاورمیانه را دارد. طرح خاورمیانه بزرگ به دنبال دگرگونی در منطقه ژئوپلیتیکی خاورمیانه می باشد که بایستی هم در قالب ساختاری و ماهوی انجام شود. در دنیای پس از یازدهم سپتامبر امریکا در قالب هژمونیک گرای در تلاش است تا ژئوپلیتیک و ژئواکونومیکی امریکا را به عنوان قبله عالم خود تعریف کند و اهداف خود را عملیاتی کند. وزارت امور خارجه امریکا این منطقه را در قالب خاور نزدیک با ۱۸ کشور به شرح ذیل در یک اداره کل مورد بررسی قرار می دهد:

الجزایر، بحرین، مصر، ایران، عراق، اسرائیل، اردن، کویت، لبنان، لیبی، مراکش، عمان، قطر، عربستان سعودی، سوریه، تونس، امارات متحده عربی و یمن.

در دهه ۹۰ شیمون پسر، نخست وزیر، وزیر امور خارجه وقت اسرائیل سخن از یک خاورمیانه جدید به میان آورد و در همین راستا، نیز همراه با آرلی نور، کتابی با همین نام ارسال ۱۹۹۳ به چاپ رسانید.

از سالهای ۱۹۹۶ و ۱۹۹۷ موضوع خاورمیانه بزرگتر و جایگاه آن و راهبرد امنیت ملی ایالات متحده در قرن بیست و یکم به طور جدی مطرح شد. در این رویکرد در ارزیابی راهبردی ۱۹۹۸ منافع ایالات متحده امریکا در منطقه خاورمیانه بزرگتر که ترکیه، اسرائیل و افغانستان را نیز شامل می شد به ترتیب:

۱- تأمین نیازهای انرژی

۲- مقابله با ایران و عراق

۳- صلح اعراب و اسرائیل

۴- ممانعت از فروپاشی نظام های درهم گسیخته و در آستانه اضمحلال، معرفی شد. (حسینی، ۱۳۸۳: ۳۴)

لسر، ناردولی و ارغوان در ریشه های بحران در خاورمیانه بزرگتر این منطقه را شامل، شمال افریقا، ترکیه، فلسطین، خلیج فارس و حاشیه های این مناطق یعنی آسیای میانه و قفقاز مطرح می کند و منافع امریکا در این منطقه تا سال ۲۰۲۵ را در شش محور چنین مطرح می نماید:

۱- ادامه حیات اسرائیل و فرآیند صلح خاورمیانه

۲- دسترسی به نفت

۳- ممانعت از قدرت رسیدن هژمون منطقه ای چالش گر

۴- ممانعت از گسترش سلاح های کشتار جمعی

۵- اصلاحات اقتصادی و سیاسی و ثبات داخلی کشورها

۶- کنترل تروریسم (همان: ۳۲)

عمده نگاه امریکا به این منطقه در حوزه مسایل انرژی نهفته است و امنیت انرژی تحت الشعاع سیاست های منطقه ای آن کشور قرار دارد. پس از نفت، امنیت اسرائیل قرار دارد که در مجموع دو ستون اصلی سیاست خارجی را تشکیل می دهند. (غفوری؛ ۱۳۸۴: ۳۵)

فردهالیدی می گوید: ۱۱ سپتامبر سه چالش جهانی و ماندگار را مطرح کرد که نخستین آن تقویت بعد امنیتی جهانی شدن است. دومین چالش مربوط به عملیات مداخله جویانه است که علاوه بر دخالت نیروهای نظامی سیاستگذارانها و تعیین خط مشی ها را در بر می گیرد که در قلب امور جهان اعمال می شود. چالش سوم به پایبندی به نظام فرقه ای و قبیله ای، برخورد تمدنها، کوتاه فکری نژادی و مذهبی بر می گردد و از نظر او این حادثه رویکردهای سیاست خارجی امریکا را تغییر داد و آن را به خارج معطوف نمود و نیز امریکا را نه فقط فاعل سیاسی پیروز، به عنوان سردمدار و رهبر هم پیمانی های جدید جهانی در کانون سیاست های بین المللی قرار داد. این حادثه روسیه و امریکا را زیر چتر مبارزه با تروریسم متحد ساخت شکاف اروپا و امریکا را پر کرد باعث پیوستن هند به امریکا شد و سرانجام نبرد با تروریسم جهانی را در دستور کار امنیتی جهان قرار داد. (هالیدی؛ ۱۳۸۱: ۷)

محور و کانون هژمونیک گرایی امریکا بدون شک خاورمیانه است. ایالات متحده با استناد به نظریه تهدید نامتقارن معتقد است که در عرصه بین المللی رقبای وجود دارند که تا قدرت هژمون امریکا را به چالش بکشند، خاورمیانه از این نظر و در رأس آن دولت های موسوم به محور شرارت تروریسم محسوب می شوند، مجموعه ملاحظات استراتژیک و ژئوپلیتیک بر این موضوع دلالت دارد که ساختار نظام بین الملل در نظام نوین جدید در حال تجربه کران تحولاتی است که در مقایسه با منظومه قرن بیستمی از لحاظ تراکم قدرت بسیار متفاوت است. خاورمیانه در این ساختار جدید هم چون ساختار قرن بیستمی دیگر در مدار پیرامون مرکز قرار گرفته و به علت از بین رفتن چنین مداری انتقال وضعیت داده و در موقعیت جدیدی استقرار می یابد که نقطه ی مقابل هژمون است. آن چه که سبب می شود تا این انتقال ژئوپلیتیک معنا یافته و مطرح شود عبارت است از این که اولاً: ماهیت ایدئولوژیک خاورمیانه که با اسلام پیوند وثیق دارد از حیث نظری مخالف لیبرال دموکراسی است. دوم آن که حضور اسرائیل به عنوان مهم ترین متحد استراتژیک امریکا در خاورمیانه در منطقه استمرار منازعه اعراب و اسرائیل هژمون یا ایالات متحده را نسبت به تأمین منافع بازیگری که در اتحاد استراتژیک با آن قرار دارد را ترغیب می کند سوم آن که تهدید اصلی که هژمون بر آن تأکید دارد (تروریسم) با نگاه به خاورمیانه تعریف شده و این امر نیز دلالت بر آن دارد که نوع نگاه هژمون به خاورمیانه تهدید محور است. بیان شفاف «ادوارد رودز» مبنی بر کاربرد منطق جدید در مناسبات جهانی که از آن به منطق ژئوپلیتیک امپریالیستی نوین یاد شده دلالت بر آن دارد که ساختار منظومه امنیت جهانی به دنبال سیاست های جدید امریکا دستخوش تحولات بنیادینی شده است که بر رفتار تمام بازیگران در سطح روابط بین الملل تأثیر گذاشته است در این میان منطقه خاورمیانه بنا بر دلایل استراتژیک، ژئوپلیتیک، انرژی و ایدئولوژیک از تأثیر پذیری به مراتب بیش تری برخوردار است. (همان: ۹۶)

خاورمیانه مرکز دنیای قدیم است، مرکزی که در دل آن به منطقه خلیج فارس قرار دارد و به منزله مرکز مرکز شناخته می شود، منطقه خلیج فارس پاشنه آشیل قاره قدیم است. (لوهان؛ ۱۳۷۵: ۴۵) موقعیت زمین سیاسی خلیج فارس سبب گردید که این منطقه در معادلات زمین راهبردی (ژئواستراتژیک) دوران جنگ سرد به عنوان جبهه سوم راهبردی (ژئواستراتژیک) عمل کند این در حالی بود که اروپا جبهه اول شرق و جنوب شرق آسیا جبهه دوم را تشکیل می داد، به عقیده آگاهان نقش جبهه استراتژیک سوم از لحاظ ارزش برابر با دو جبهه دیگر بود. (عزتی؛ ۱۳۷۷: ۱۸۱)

جنگ های مدرن به ویژه اگر در برابر یک کشور ضعیف انجام شود و نابرابری فاحش میان طرفین درگیر مشهود باشد، در بین کشورهای خاورمیانه عراق از اهمیت ویژه ای برخوردار است. امریکایی ها در تلاشند تا موقعیت خود را در حوزه ژئوپلیتیک جدیدی سازماندهی نموده و عراق را مرکز آن معرفی کنند بنابراین جدال و درگیری های سیاسی آینده خاورمیانه در حوزه عراق مورد ارزیابی قرار می گیرد، امریکا قصد

دارد تا حوزه نفوذ خود را از عراق به سایر کشورهای خاورمیانه منتقل نماید. طبعاً این روند با چالش‌های متعددی روبه‌رو خواهد شد به همین دلیل عراق را می‌توان به عنوان نقطه بحران در شکل‌بندی‌های امنیتی خاورمیانه مورد توجه قرار داد (متقی؛ ۲۷: ۱۳۸۳). دموکراتیک‌سازی در خاورمیانه به مفهوم آن است که موزه تغییرات منطقه‌ای ابعادی متفاوت و متنوع از دوران موجود را در بر گیرد. بنابراین ژئوپلیتیک جدید خاورمیانه بر مبنای تغییرات بنیادین شکل گرفته است، دگرگونی، تغییر و تلاش برای بازسازی فضای محیطی اصلی‌ترین شاخص سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه محسوب می‌شود، از این رو جلوه‌های جدید بحران در روابط آمریکا با واحدهای سیاسی خاورمیانه از جمله این موارد می‌باشد.

امریکا تلاش دارد تا به موازات اقدامات استراتژیک در سطح بین‌الملل، فضای لازم برای دگرگونی‌های ژئوپلیتیکی را نیز فراهم آورد هم‌اکنون شکل جدیدی از این دگرگونی‌ها در تفکر سیاسی رهبران امریکایی شکل گرفته است. در دوران جدید عراق به عنوان مرکز فعالیت‌های ژئوپلیتیکی آمریکا محسوب می‌شود. آنچه در عراق روی داده بازتاب استراتژی نظامی آمریکا در محیط‌های ژئوپلیتیکی جدید است. ریچارد کاکلر بر این اعتقاد است که نظامی‌گری در قرن بیست و یکم، تمامی محیط‌های ژئوپلیتیکی را تحت تأثیر قرار می‌دهد، شواهد نشان می‌دهد که در دوران حاضر نیروهای نظامی آمریکا در حوزه خاورمیانه بیش از هر منطقه دیگری حضور عملیاتی دارند، شواهد نشان می‌دهد که از سال ۲۰۰۱ به بعد فضای ژئوپلیتیکی منطقه‌ای تحت تأثیر ضرورت‌های استراتژیک آمریکا برای غلبه بر بحران‌های منطقه‌ای قرار گرفته است. (همان: ۳۱-۲۸)

نتیجه گیری

شکاف هویتی و ژئوکالچری بین غرب و جهان اسلام مبتنی بر تفاوت در مؤلفه ها و مبانی نرم افزاریست که خود مقدمه کشمکش و منازعه در عرصه سخت افزاری شده است، نومحافظه کاران حاکم بر امریکا بزرگترین تهدید برای امنیت ملی خود را اسلام سیاسی می دانند بنابراین براساس مکتب جکسونیسم و یا ویلسونیسم در چکمه تلاش می کنند امنیت ملی امریکا را عملی سازند بنابراین امریکا بعد از یازدهم سپتامبر به یک نقل و انتقال ژئواستراتژیک دست زده است، هلال ناموزون مسلمین میعادگاه هژمونیک گرایي و مداخله گرایي امریکا شده است تا ساخت هویتی و فرهنگی این منطقه را متحول کرده و همسو با منافع خود سازد در این راستا قدرت هژمون در مقابل نیروها و قدرتهای چالشگر و ضد هژمون بشدت واکنش نشان می دهد، بری بوزان منشاء این واکنش را ایدئولوژیک و مبتنی بر تمایز هویتی می داند بنابراین امریکا در قالب ژئوپلیتیک خیر و شر خود را مصداق هژمون خیر می داند، نومحافظه کاران حتی در همین راستا سخن از جنگ آرماگدون را مطرح کرده اند که بین اسلام و غرب رخ خواهد داد. در پایان باید براین اعتقاد بود که جدال غرب با جهان اسلام مبتنی بر تضادها و تمایزهای هویتی است. با توجه به روی کارآمدن دموکرات ها در امریکا همچنان شاهد حضور امریکا در منطقه و جهان اسلام هستیم که بی شک هیچ تفاوتی در رفتار دموکرات ها و جمهوری خواهان نسبت به جهان اسلام وجود ندارد. در شرایط کنونی نیز شاهد بازگشت رادیکال های جمهوری خواه به رهبری ترامپ به کاخ سفید امریکا می باشیم که دارای رویکرد تهاجمی نسبت ایران می باشیم.

منابع و مراجع

- [۱] ایکنبری؛ جان ، تنها ابر قدرت هژمونی امریکا در قرن ۲۱ عظیم فضلی پور ، تهران ابرار معاصر ، ۸۳،
- [۲] بشیریه؛ حسین ، نظریه های فرهنگ در قرن بیستم ، تهران ، آینده پویان ، ۱۳۷۹
- [۳] بوزان؛ بری ، امنیت ملی دولتهای مدرن و پست مدرن ، کتاب گفتمان امنیت ملی ، تهران ، اندیشه ناب
- [۴] دهشیار ؛ حسین ، هابزی لیبرال در سیاست خارجی امریکا و ترویج دموکراسی در خاورمیانه . مطالعات خاورمیانه ، ش ۱ ، ۸۴
- [۵] حسینی؛ حسن ، طرح خاورمیانه بزرگتر ، تهران ابرار معاصر ، ۸۳
- [۶] سلیمی ، حسین ، فرهنگ گرایی ، جهانی شدن و حقوق بشر ، تهران ، وزارت خارجه ، ۱۳۷۹
- [۷] علی خانی؛ احمد ، تقابل فرهنگی در روابط بین روابط بین الملل اسلام و غرب ، تهران ، دوره عالی جنگ ، ۱۳۷۹،
- [۸] عنایت؛ حمید ، تفاوت های فرهنگی و اختلافات فرهنگی ، نامه فرهنگ ، سال چهارم، ش ۳ ، ۱۳۷۳
- [۹] عزتی ؛ عزت ا... ، ژئوپلتیک ایران و تأثیر آن بر امنیت خلیج فارس ، مجله سیاست خارجی ، بهار ۷۷
- [۱۰] غفوری ؛ محمد ، تعامل نخبگان مسلمان خاورمیانه در برابر هژمونی امریکا : فرصت ها و تهدیدها ، فصلنامه خاورمیانه
- [۱۱] قاسمی ؛ فرهاد ، تأثیر ساختار هژمونیک نظام بین الملل بر پدیده نظم ، اطلاعات سیاسی و اقتصادی ،
- [۱۲] لوهازن ؛ یوردیس ، جنگ خلیج فارس ، جنگی بر ضد اروپا ، اطلاعات سیاسی - اقتصادی . ۱۳۷۵
- [۱۳] گل محمدی احمد، جهانی شدن ، فرهنگ هویت ، تهران ، نی ، ۱۳۸۳
- [۱۴] متقی؛ ابراهیم ، نقش عراق در ژئوپلتیک خاورمیانه بزرگ ، فصلنامه دفاعی - امنیتی ، ش ۴۰ ، ۱۳۸۳
- [۱۵] معاونت سیاسی نمایندگی ولی فقیه در سپاه ، هدایت ، تهران ، معاونت آموزش ، ۱۳۸۵
- [۱۶] هانتینگتون ؛ ساموئل ، امریکا در جهان معاصر ، مجتبی امیری ، اطلاعات سیاسی - اقتصادی . ش ۱۳۸۲ ش ۱۸۸
- [۱۷] هالیدی ؛ فرد ، سه چالش برآمده از ۱۱ سپتامبر ، ترجمه فریبا شاملو ، روزنامه همبستگی ، ۸۱
- [18] hirsb, michael " bush and the word " foreign affairs .september, 2002.
- [19] Krauthammer , chariles "the unipolar moment revisited " national interest .no70.winter2003
- [20] Mershiemer, john " liberal talk realist thinking "Chicago magazine . February 2002.-
- [21] Josegh . "us .power and strategy after iraq " foreign . afferis . julyaugust .2003. nye,-